



گزارش «وطن امروز» از سیاست‌های رسانه‌ای اپوزیسیون در وقایع سال ۱۴۰۱

از شورش تا جنون

اساساً چرا چنین سیاست رسانه‌ای باید اتخاذ شود و هدف از این کار چیست؟

■ **تهییج مزمن و حس اکثریت کاذب**
اولین و واضح ترین نتیجه این نوع پرداخت رسانه‌ای همان‌طور که گفته شد، تهییج و تحریک شدید احساسی مخاطب است. فردی که دائم در معرض چنین ویدئوهایی قرار بگیرد، دالما خشمگین و خشمگین‌تر می‌شود و گمان می‌کند مردم در خیابان‌ها سنگر بسته و در حال جنگ با حکومتند. حس نفرت و عصبانیت در کنار حس مظلومیت و بی‌پناهی که خود مجدد به نوعی خشم و کینه تبدیل می‌شود، احساسی است که در فرد ایجاد خواهد شد.

■ **نفرت افسار گسیخته**
نفرت افسار گسیخته‌ای که در کلیپ‌ها و ویدئوهای اعتراضات وجود دارد، می‌تواند افراد را به موجوداتی تبدیل کند که احساس کنند آب از سرشان گذشته و مجازند با خشونت دیوانه‌وار و پرخاشگری غیرقابل کنترل به هر آنچه نمادی از حاکمیت باشد یورش ببرند. در واقع این سطح از تهییج روانی و نفرت‌پرانی باعث می‌شود افراد دست به رفتارهای غیرقابل قبولی بزنند. دین مداوم و پشت سر هم چنین تصاویری، آنچنان سطحی از فشار روانی را بر فرد تحمیل خواهد کرد که می‌تواند او را به نقطه فروپاشی روانی رسانده و هر شکلی از مصلحت‌سنجی، واقع‌بینی و همزادپنداری را در او نابود می‌کند. به عبارت دیگر می‌تواند فردی را همچون یک مرتکب قتل شده‌اند نگاه می‌بیند؛ افرادی که در سابقه‌شان هیچ چیزی جز یک زندگی معمولی دیده نمی‌شود. مسخ‌شدگی ناشی از این نوع تبلیغ و همه رسانه‌ای افراد را به سمت و سویی سوق می‌دهد که هیچ ممنوعیتی در رفتار و کردارشان در برابر خود نمی‌بینند و این همین خروج از جهان انسانی و مدنیت است. افراد متأثر از چنین وضعیت، قابلیت آن را دارند که با تهوری وصف‌ناشدنی با مأموران حکومت درگیر شوند و با آنها مبارزه کنند. شاید در ابتدای کار این وضع برای گروهی که به دنبال سرنگونی نظام حاکم هستند پدیده‌ای مطلوب به نظر بیاید اما نکته اصلی اینجاست که چنین تهور و تحریکی تنها در کوتاهمدت اثر داشته و در بلندمدت باعث شکست خواهد شد.

دیده نشود و خود سیاهی درون تصویر حس ترس و ناامنی را القا می‌کند. تمام این موارد در کنار هم مأموران را افرادی خشن و خطرناک نشان می‌دهد که باید از آنها متنفر بود. این انسان‌زدایی از مأموران با خشم و نفرتی که همراه است، هر شکلی از خشونت‌ورزی علیه آنان را مجاز می‌کند.

حال مجدد عناصر فرمی و محتوایی این تصاویر را مرور می‌کنیم. حرکت سریع دوربین به همراه لرزش، مدت زمان بسیار کوتاه ویدئو، عدم تمرکز کافی بر سوژه‌ها، جملات پر از نفرت و خشونت یا ناله و فغان به عنوان نریشن، فضای سیاه و تاریک، وجود دود و آتش، ثبت گزینش شده درگیری‌ها و خشونت‌ورزی‌ها در کنار تعدد ویدئوها همگی عواملی هستند که می‌توانند هیجانات را به شکل رادیکال شده در فرد برانگیزانند.

■ **سیاست رسانه‌ای اپوزیسیون**
مساله دیگر جهت‌دهی رسانه‌های اپوزیسیون به هیجان و خشم ایجاد شده توسط ویدئوها در سایر تولیدات رسانه‌ای است. آموزش درگیری و تولید مواد منفجره، طراحی شعار و تعیین مکان تجمع و درگیری، توجیه کردن خشونت‌ورزی و کشتن مأموران، تحقیر و تمسخر افرادی که به فراخوان‌ها توجه نمی‌کنند، بی‌شرف دانستن افرادی که رفردار حکومت هستند و... نمونه‌ای از جهت‌دهی‌هایی است که انجام شده است. عده‌ای شاید اشکال کنند که علت شکل‌گیری چنین فرمی در ویدئوهای ارسالی نتیجه طراحی و انتخاب نبوده و محصول شرایط است. معترضان با استرس از رفتارهای خشونت‌بار مأموران تصویربرداری می‌کردند و با فریادهای‌شان نفرت خود را از رفتارهای آنان نشان می‌دادند. سواى اینکه این نکته می‌تواند درست باشد؛ آنچه در اینجا اهمیت دارد، سیاست رسانه‌ای است که چنین ویدئوهایی را به شکل حداکثری نشر می‌دهد. چنین ویدئوها و تصاویری که ویژگی‌ها و عناصر آن به اختصار بیان شد، در کنار سایر برنامه‌ها که در آن کشتن مأموران اخلاقی دانسته می‌شد، به چه کار خواهد آمد؟ نتایج چنین برانگیختگی احساسی و هیجانی که ععدتا هم در قالب خشم و نفرت خود را بروز می‌دهد، چه خواهد بود؟ نشر حداکثری چنین تصاویری که (رخی از آنها به شکل حرفه‌ای و از عمد اینگونه تهیه شده) چه تبعاتی در پی خواهد داشت؟

تکراری در فیلم‌های ضبط شده به چشم نیایند، هر کدام از این فیلم‌ها خود یک تصویر مجزا به حساب خواهد آمد. حال لحظه‌ای را در نظر بگیرد که وارد صفحه اینستاگرامی منو تو یا کاتال تلگرامی ایران اینترنشنال شده‌اید. نخستین چیزی که به ذهن‌تان خطور می‌کند این است که در ده‌ها نقطه از شهر، جنگ و درگیری وجود دارد. کافی است تنها صد نفر در کشور (از میان ۹۰ میلیون ایرانی) با هم قرار بگذارند تا هر کدام در خیابان و محله‌شان سسل اشغال یا پلاستیکی را آتش زده و با سردادن شعارهای افراطی از آن زباله‌های در حال سوختن فیلم تهیه کنند. اگر این فیلم‌ها را یک در صفحه اینستاگرامی یا کاتال تلگرامی قرار دهید، گویی در ۱۰۰ نقطه از کشور آتشی در حال سوختن است و ستون‌های دود آسمان ایران را فراگرفته است. حس درگیرشدن اکثریت مردم با مأموران و حاکمیت از طریق تعدد فیلم‌ها و ویدئوهای تهیه شده با موبایل براحتی به مخاطب القا می‌شود. هر چند اگر مخاطب کمی دقت کرده باشد متوجه می‌شود شهری مثل تهران به تنهایی ده‌ها هزار کوچه و خیابان و جمعیتی نزدیک ۹ میلیون نفر دارد و این تعداد ویدئو نسبتی با اکثریت ندارد و به معنای سقوط شهر یا کشور توسط معترضان نیست و اگر واقعا این میزان جمعیت به خیابان بیاید، دیگر نیازی به فیلمبرداری نیست، چرا که حکومت خود به خود سقوط خواهد کرد. با این همه حس حضور اکثریت با تعدد فیلم‌ها براحتی ایجاد می‌شود.

ت - انسان‌زدایی از مأموران پلیس
الگوی دیگر در این تصاویر و ویدئوها انسان‌زدایی از مأموران پلیس است. در این ویدئوها مأموران به دلیل نوع پوشش خاصی خود، همچنین نوع تصویربرداری‌های انجام شده عمدتاً چهره ندارند. همچنین صدای روی تصاویر که غالباً فحاشی و ناسزاگویی به مأموران است، هر شکلی از همدلی و همراهی با آنها را منتفی می‌کند. از طرف دیگر تصاویر فقط زمانی ثبت شده که در آن فعل خشونت‌بار مأمور رخ داده باشد و اصلاً از پس و پیش ماجرا چیزی ثبت نشده و معلوم نیست در حقیقت چه اتفاقی افتاده است. عمده ویدئوها و تصاویر نیز مربوط به هنگام شب است (که خب اعتراضات عمدتاً در شب‌ها برگزار بود) و باعث می‌شود بسیاری از عناصر درون تصویر بدرستی

حال شعار دادن هستند. بسته به اینکه فرد ضبط‌کننده ویدئو در چه نقطه‌ای از شهر باشد، استرس و هیجان کار او متفاوت است. استرس و هیجان کار فردی که از پنجره یا پشت‌بام خانه ویدئو می‌فرستد به وضوح با فردی که در خیابان و نزدیکی مأموران یا معترضان فیلم گرفته است یکسان نیست. استرس و هیجان تصاویر نزدیک به درگیری به مراتب بیشتر و بالاتر از تصاویر شعار گفتن از بالای پشت بام است. این استرس خود را در لرزش دوربین، سرعت حرکت دوربین، هیجان و استرس گوینده و مدت زمانی که دوربین روی یک سوژه متمرکز می‌شود، نشان می‌دهد.

ب - الگوهای تکرار شونده
علاوه بر نکته بالا چند الگو مدام تکرار می‌شود. نخست اینکه در عمده ویدئوها فرد تصویربردار در حال صحبت کردن است و با صدایش آنچه خود یا دیگران انجام می‌دهند را به نوعی تفسیر می‌کند. عمده آنچه که در این ویدئوها گفته می‌شود، جملاتی هیجان‌انگیز، حماسی همراه با عباراتی است که در آن اعلام نفرت و انزجار وجود دارد. به بیان ساده‌تر، در اکثر موارد گوینده یا در حال شاخ و شانه کشیدن است یا در حال فحاشی و ابراز تنفر. البته بخشی دیگر از ویدئوها که مربوط به ثبت لحظات درگیری است، با ناله و جیغ و فریاد نیز همراه است و به نوعی با این کار خبر از یک فاجعه انسانی و وحشتناک می‌دهد. این الگوی دوگانه یعنی رجزخوانی و ابراز تنفر (گفتن عبارت پرشوری مانند بی‌شرف، حرام‌زاده، قاتل و...) و از طرف دیگر مصیبت‌خوانی و ضجه و ناله (ویدئوهایی که در آن گریه‌های شدید، جیغ‌ها و فریادهای بلند و گفتن شبیه‌جملاتی مانند «ای وای» وجود دارد) الگویی است که توسط رسانه‌های اپوزیسیون به شکل حداکثری پخش و ترویج شد.

پ - توهم کثرت
نکته دیگر استفاده از موبایل است. خیابان بزرگی را در نظر بگیرید که در آن میان معترضان و مأموران درگیری رخ داده است. از همین خیابان می‌شود بیش از صدها ویدئو تهیه کرد. یعنی کافی است هر کسی از جایی که در آن ایستاده، از طریق گوشی خود که طبیعتاً فضای محدودی را تصویربرداری می‌کند با همان جملات هیجانی، فیلمبرداری کند. اگر مراقبتی شود که عناصر

۳ سال قبل، تقریباً در همین ایام بود که اپوزیسیون وعده سقوط نظام را مطرح کرد. از آن وعده تا امروز بیش از ۳ سال گذشته و ممکن بودن آن شکل از براندازی بیش از پیش زیر سوال رفته است. اکنون که مدتی از آن ماجراها گذشته و از آن هیجانات

فاصله گرفته‌ایم، فرصت خوبی است که به آنچه رقم خورده بیشتر فکر کنیم؛ اینکه چرا و چگونه چنین تلاش‌هایی از جانب اپوزیسیون با شکست همراه شد. برای فهم این مساله، فعالیت‌ها و سیاست‌های رسانه‌های اپوزیسیون در قبال اعتراضات تحلیل شده و با تمرکز ویژه بر ویدئوهای ارسالی معترضان و شیوه بازنمایی آنها، به تأثیرات مخرب این ویدئوها و نقش‌شان در این شکست پرداخته شده است.

■ **اولویت تصویر بر متن**
در ابتدا اگر به صفحه‌های اینستاگرامی یا کاتال‌های تلگرامی این رسانه‌ها نگاهی دوباره بیندازیم، می‌بینیم تأکید عمده این رسانه‌ها حتی در بستری مانند تلگرام نیز پخش تصاویر، ویدئو و کلیپ بوده و کمتر از متن و گزارش مکتوب استفاده شده است. در اینستاگرام نیز متن‌ها حداقلی است و کپشن‌ها بسیار کم است. اما چرا به متن تا این حد بی‌توجهی شده است؟ آیا همین که بگوییم دیگر کسی حوصله خواندن متن ندارد کافی است یا آنکه دلایل دیگری نیز پشت این بی‌توجهی قرار دارد؟ یکی از دلایلی که در ادامه نیز می‌توان برای آن مؤیدات دیگری پیدا کرد، این است که متن، سویه‌های هیجانی کمتری دارد و سر و کله زدن با متن حتی اگر سراسر با واژگان احساسی پر شده باشد، قدرت برانگیختن احساسات و هیجانات را در یک لحظه آنچنان کم یک ویدئو دارد، ندارد. در حقیقت اگر هدف برانگیختن در دنیال انقلاب نبوده و نیتشند و تنها گریزهای آن باشند، تصویر به مراتب سریع‌تر و قدرتمندتر عمل می‌کند اما آیا هدف همین برانگیختگی احساسی بوده است؟

■ **تحلیل ویدئوها**
الف - استرس و هیجان
حال سراغ ویدئوها می‌رویم. ویدئوها عموماً گروه‌های معترضی را نشان می‌دهد که در نقاط گوناگون شهر در

چرا سیاست رسانه‌ای اپوزیسیون به ضد اهدافشان تبدیل شد؟

سرشار از خشم و نفرت و اخبار ناامیدکننده، آنها را به جمع‌بندی‌هایی قطعه‌انه، انقلابی و پرهزینه کشانده است که بازگشت از آن برای هر فردی بسیار دشوار است. اساساً هر فردی که بر اساسی احوالات احساسی و هیجانی شدید به نتایج و تصمیم‌گیری‌هایی قطعه‌انه برسد، تغییر دیدگاه و کنار گذاشتن چنین نتایج و تصمیم‌گیری‌های قطعه‌انه و محکمی برایش مسأوی است یا پذیرفتن شکستی تلخ در واقع چنین فردی برای تغییر دیدگاهش در کوتاهمدت، باید فشار روانی سنگینی مانند آنچه را سال ۱۴۰۱ تجربه کرده‌است، دوباره تجربه کند. چنین تغییراتی مسأوی است یا احساساتی مانند شکست، باخت و سرخوردگی شدید، لذا بسیاری از حرف خود عقب‌نشینی نمی‌کنند. تنها چیزی که شاید کمکی به آنها کند، گذر زمان و تغییر تدریجی است.

جالب اینجاست که اپوزیسیون نمی‌داند و نمی‌فهمد اساساً این سطح از خشونت و تهور که آن را ترویج می‌کند، برای طبقه متوسط تقریباً ناممکن است و تنها برای طبقات پایین آن هم زمانی که نارضایتی اقتصادی حاد و شدیدی برای آنها به وجود آمده به نحوی که دیگر آمیدی به آینده نداشته و چیزی برای آن دست دادن نداشته باشند، امکان‌پذیر است. شبیه آنچه آبان ۹۸ بر برخی نقاط کشور اتفاق افتاد. سبک زندگی طبقه متوسط که مخاطب اصلی این اعتراضات بوده است با این نوع مبارزه هماهنگ نبوده و نیست در واقع حجم سختی کارهای پیش رو و وجه خشن و تخریبی اقدامات معترضان و بازنمایی گسترده آن در شبکه‌های اجتماعی، خود به مانعی برای پیوستن سایر گروه‌های اجتماعی تبدیل شد.

اشتباه دیگر این بود که در سیاست رسانه‌ای اپوزیسیون تنها بر جنبه‌های منفی تأکید شد و هیچ افتاد جذاب و بزرگی از آینده ترسیم نشد. دائم بر طبل ترس، خشونت، نفرت و کینه کوبیده شد و جنبه‌های مثبت و شاد آن از بین رفت. تنها تصویر روشنی که از آینده انقلاب ساخته شد، تصویری بود که در آن زنان با راکبی و مینی‌زوب در کنار برج آزادی در حال رقصیدن هستند اما این تصویرپردازی از آینده، چیزی نیست که بشود (یا صرفه داشته باشد) برای آن هزینه‌های یک انقلاب را تحمل کرد. حتی همین رویای ساخته شده نیز چیز خیلی خاصی نیست، چرا که امروزه پوشیدن چنین لباس‌ها و نشان دادن آن به بقیه در اینستاگرام و... وجود دارد و امر دور از دسترسی برای زنان و دختران نیست. همین مساله هم باعث شد براندازان در ادامه و برای گرم کردن تنور اعتراضات، شعارهای خود را از صرف فحاشی و پرداختن به مساله حجاب و زنان، به سمت مسائل اقتصادی و مشکلات معیشتی بکشانند. تنها سویه‌هایی که اندکی از فضای خشونت‌بار افسارگسیخته آن دوران فاصله گرفته و به فضای زندگی طبقه متوسط نزدیک شد، آهنگ «برای» بود.

آنها در حقیقت می‌خواستند نفرتی که ایجاد کرده‌اند به نیرویی تبدیل شود که امکان هر شکلی از زندگی روزمره و عادی را مختل کرده و از این طریق با قفل کردن تمام مجراهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، حکومت را ساقل کنند. این نفرت‌پرانی تا آنجا پیش رفت که کسانی که آخر هفته یا در ایام تعطیلات به مسافرت می‌رفتند یا کسانی که شب چله به همنشینی می‌پرداختند، همگی به خائنان بی‌شرفی (به خشونت و نفرت درون این واژگان دقت کنید) تعبیر شدند که خون شهدای نهضت را پایمال کرده‌اند. طبیعتاً افراد پرورش یافته در چنین پروژه‌ای، هر کاری کنند نمی‌توانند انقلاب کنند، چرا که انقلاب مبتنی بر نوعی از خردورزی شکل می‌گیرد و خرد آشکارا در برابر جنون ناشی از نفرت قرار دارد. برای همین می‌توان مطمئن بود این رسانه‌ها به دنبال انقلاب نبوده و نیتشند و تنها گریزهایی که به آن فکر می‌کنند و تاحدی برای‌شان ممکن است، ایجاد زمینه‌های جنگ داخلی است. احتمالاً با برخی از افرادی که شدیداً تحت تأثیر این رسانه‌ها هستند صحبت کرده‌اید؛ افرادی بی‌حوصله که با شنیدن نظر یا دیدگاهی متفاوت پرخاش کرده و با عصبانیت با شما برخورد می‌کنند و با انگ زدن و تهمت زدن به سرعت به گفت‌وگو پایان می‌دهند؛ افرادی که در بیان، هیچ ابایی از صحبت درباره کشتار و قتل‌عام و خشونت‌ورزی ندارند و باور دارند به خاطر ظلمی که به آنها شده، مجازند هر گونه گفتار و رفتاری را از خود بروز دهند. جالب اما تناقضاتی است که این افراد با خود حمل کنند. خشم و نفرتی که از نظام سیاسی وجود آنها را فراگرفته، هر شکلی از منطلق (و اگر طبیعتاً امری کلی است و همه را شامل می‌شود) نابود کرده و همه چیز را یک‌طرفه و به نفع آنها مجاز کرده است. برای مثال اینگونه افراد ادعا می‌کنند برای آینده ایران مبارزه می‌کنند اما موافق حمله نظامی کشورهای خارجی به ایران هستند، برای این اعتراض می‌کنند که حکومت به همه نظر‌ها توجه نمی‌کند اما خودشان کوچک‌ترین نظر متفاوتی را بر نمی‌تابند، حکام کشور را دیکتاتور می‌دانند اما خواهان بازگشت فرزند شاه مخلوع هستند و باور دارند این مردم فقط زور امثال شاهان پهلوی را می‌فهمند، انقلاب مردم در گذشته را بسادگی نتیجه فریب‌خوردگی و امری مضر می‌دانند اما همگان را به انقلاب دعوت کرده و هم خودشان از کشور را دقیق‌ترین می‌دانند، برخورد خشن مأموران انتظامی با معترضان را توحش می‌دانند اما تشویق به کشتن مأموران و طرفداران نظام را اخلاقی می‌دانند. ذهن افراد متأثر از رسانه‌های اپوزیسیون، آنقدر با انبوه تصاویر درگیری و اخبار منفی از اعتراضات پر شده و آنقدر به لحاظ احساسی تأثیر پذیرفته‌اند که براحتی نمی‌توانند با نظری متفاوت مواجه شوند یا پی به تناقضات کلام خود ببرند. در حقیقت انباشت این حجم از تصاویر و فیلم‌های

مبارزه با زندگی

روزهای نخست آشنایی که عاشق یکدیگر شده‌اند به زندگی ادامه دهند، عملاً از مناسبات زندگی دور شده و نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند. این عشق پرشور برای دوام داشتن باید کم کم به دوست‌داشتنی عمیق تبدیل شود که بتواند با زندگی روزمره و فراز و نشیب‌های آن کنار بیاید.

در کل و به صورت مشخص‌تر می‌توان گفت از نظر اپوزیسیون، اصلی‌ترین خیانت به «زن، زندگی، آزادی» زندگی کردن در ایران است. حتی مردن در ایران هم اگر کشته شدن و مردن در راه مبارزه نباشد، نوعی خیانت محسوب می‌شود، چرا که در حداقلی‌ترین حالت هزینه‌های دفن و کفن در نهایت به جیب حاکمیت می‌رود. این همه نشان می‌دهد اپوزیسیون بر خلاف ادعاها و فریادهای‌شان هیچ فهمی از زندگی ندارند و دقیقاً مشکل آنها عدم شناخت و فهم درست از زندگی است. سیاست رسانه‌ای آنها این موضوع را بخوبی نشان می‌دهد. خشم و عصبانیت عده‌ای از اتفاقاتی که رخ داده بود و نارضایتی انباشته شده آنان از رویدادهایی که در چند سال پیش از آن رخ داده بود، خود را در اعتراضاتی بروز داده بود؛ وضعیتی که تقریباً در همه جای جهان پس از آنکه پلیس باعث مرگ یکی از شهروندان می‌شود، رخ می‌دهد. اعتراضات اما با هدایت و رهبری اپوزیسیون خارج از کشور و در حقیقت با خیانت آنها به شوری کور تبدیل شد. سیاست رسانه‌ای آنها دم خروسی است که دروغ بودن ادعاهای بشر دوستانه آنان را نشان می‌دهد. اینکه آنها هیچ‌گونه دلسوزی برای ایران ندارند و اگر مردم شادمانه در این کشور زندگی کنند، کار و کاسبی آنها کساد می‌شود. رادیکالیسمی که آنها مشوق و حامی‌اش بودند، همان چیزی بود که در نهایت به ضد خودش تبدیل شد و همه ادعاها و خواسته‌های آنها را زیر سوال برد. آدم‌هایی که در کشورهای خارجی جرأت عبور از چراغ قرمز را ندارند، آدم‌کشی و مبارزه مسلحانه در ایران را تبلیغ می‌کردند. افرادی که پارتنی‌های شبانه و سفرهای تفریحی‌شان لحظه‌ای تعطیل نمی‌شد، مسافران آخر هفته را عده‌ای بی‌شرف و خائن معرفی می‌کردند. اگر از منظر روانکاوانه نگاه کنیم، شاید بتوان گفت انسان انتقام زندگی نکرده خود در ایران را از مردم می‌گیرند. آنان عقده‌ها و کینه‌های‌شان از مردم ایران را، پشت زستی روشنفرانه و دلسوز پنهان می‌کنند اما آنچه خواهانش هستند، ویرانی سرزمینی است که دیگر در آن زندگی نمی‌کنند.

اساساً شیوه‌ای که اپوزیسیون برای مبارزه انتخاب کرده بودند، زندگی مردم را به مبارزه خشن و سرشار از نفرت علیه سیستم سیاسی تقلیل داده بود. تبدیل جزء جزء زندگی به نوعی مبارزه خشونت‌بار، رویکردی رادیکال است که حتی در مذهبی‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین افراد نیز به ندرت مشاهده می‌شود. این شکل از مبارزه تنها در مبارزات گروهک‌های کمونیستی و آنارشیزته‌ها دیده می‌شود. جالب است اپوزیسیون، رادیکال‌ترین شیوه‌های مبارزاتی چپ‌ها را برای دست یافتن به لیبرال‌ترین آرمان‌ها انتخاب کردند. از آنجا که هیچ مفهومی تاب آن را ندارد که حقیقتی همچون زندگی را ذیل خود قرار دهد، مشخص بود چنین مبارزه رادیکال و تقلیل‌گرایانه‌ای بزودی متلاشی خواهد شد. حقیقت زندگی روزمره امر تکرر آن است. فرد در زندگی روزمره خود به مسائل گوناگون و متنوعی می‌پردازد. این تکرر و تنوع زندگی روزمره از تکرر نیازها و ویژگی‌های انسانی ما حاصل می‌شود. این تکرر حتی در دین نیز پذیرفته شده است. روایاتی که از تقسیم روز به ۳ بخش یا ۴ بخش صحبت می‌کنند، در واقع به همین نکته اشاره دارند. حال شما افرادی را در نظر بگیرید که تمام بخش‌های زندگی را به مبارزه‌ای بسیار خشن و نفرت‌بار و کور علیه حاکمیت تبدیل می‌کنند. نکته اصلی اما درباره نسبت نفرت و زندگی است. عشق و نفرت ۲ حالت روحی و روانی بسیار سنگین است که جز اندک‌زمانی برای انسان قابل تحمل نیست. کسی که به شکلی طولانی در وضعیت عشق یا نفرت قرار بگیرد، از زندگی روزمره دور شده و بیمار می‌شود اما در شدن از منطق زندگی روزمره و نظم حاکم بر آن، همان جنون است. در سنت ما مجنون فردی است که عاشق است و همین عشق است که او را به جنون کشانده. نفرت نیز احساسی است مانند عشق که اگر مدت‌زمانی در وجود کسی باقی بماند، در نهایت به ضربه‌ای مهلک تبدیل شده و او را دیوانه خواهد کرد. شما می‌توانید از یک نفر بدتان بیاید و با او تعامل کنید اما اگر واقعا از کسی متنفر باشید و او هم مدام جلوی چشم‌تان راه برود، روزی کنترل خود را از دست داده، کاسه صبرتان لبریز می‌شود و بلاپی بر سر او خواهید آورد. نفرت و عشق وضعیت‌هایی هستند که در نهایت منجر به بروز رفتار می‌شوند و اگر پنهان شده و هیچ بروزی نداشته باشند، فرد را از عروق نابود می‌کنند. برای بهتر نشان دادن این قضیه می‌توان به عشق میان یک زوج جوان توجه کرد. اگر قرار باشد یک زوج مثل